

موانع تحقق اقتدارگرایی بروکراتیک در دوران پهلوی اول
حسین شریعتی^۱ - علیرضا ازغندی^۲ - احمد ساعی^۳ - ابوالقاسم طاهری^۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۹

چکیده:

ماکس وبر، در تشریح این مفهوم اقتدار سه نوع سنتی، کاریزماتیک و قانونی را به عنوان نمونه های محض اقتدار قابل شناسایی می داند و معیار ارزیابی دولت مدرن را در تحقق اقتدار قانونی بوروکراتیک می بیند. با این حال از نظر او ظهور این سنخ از اقتدار با موانعی مواجه است که از جمله آنها به مخالفت سنت گرایان و اشراف اشاره می نماید. روی کارآمدن رضا شاه در ایران را سرآغاز شکل گیری دوران مدرن این کشور دانسته اند، بنابراین دولت شکل گرفته در این عصر نیز نیازمند وجه مدرن اقتدار است. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی انجام شده و درصدد است تا به این پرسش پاسخ دهد که موانع اجتماعی تحقق اقتدار عقلانی در دوران پهلوی کدامند؟ بر این اساس و بر مبنای نظریه وبر مخالفت سنت گرایان و اشراف در دوران پهلوی اول مورد بررسی قرار گرفت. رهاورد این پژوهش نشان می دهد اقشار سنتی جامعه ایران دوران پهلوی اول یعنی روحانیون، تجار، اشراف و ایلات با از دست رفتن موقعیت خود و بروز تعارضات ارزشی ناشی از تحولات آن عصر به مانعی بر سر راه تحقق اقتدار قانونی بوروکراتیک تبدیل شدند.

واژگان کلیدی: اقتدار قانونی، ایلات، پهلوی اول، تجار، روحانیون

^۱ - دانش آموخته دکتری، علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

H.shariati@hotmail.com

^۲ - استاد تمام و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ نویسنده مسئول

a-azghandi@srbiau.ac.ir

^۳ - دانشیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

a-saei@srbiau.ac.ir

^۴ - استاد تمام و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

a-taheri@srbiau.ac.ir

مقدمه

اقتدار به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در دانش سیاست، در عصر مدرن تعریفی منطبق بر جهان‌بینی جدید یافت. بنابراین اقتدار در مفهوم مدرن به معنای قدرت مشروع تلقی شد و مشروعیت در این عصر از امری آسمانی، مقدس و الهی به مفهومی زمینی، قانونی و عقلانی مبدل گشت. از عمده نظریه پردازان کلاسیک این حوزه ماکس وبر است. وی با بررسی و تقسیم‌بندی انواع محض اقتدار در عصر جدید، چهارچوب مناسبی را جهت تحلیل این مفهوم پدید آورده است. طلیعه‌ی ایران مدرن و سرآغاز تحول جدی جامعه‌ی ایران در عبور از ساخت سنتی به جدید را دوران پهلوی اول دانسته‌اند. با این حال و به رغم شاخص‌های گوناگون قابل ذکر در مورد تغییر شرایط ایران و حرکت این کشور به سمت تجدد، موانع گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و غیره در سطوح خرد و کلان، سد راه گذار به اقتدار قانونی در این دوران شدند. این پژوهش در صدد است جهت بررسی موانع اجتماعی، با بهره‌گیری از نظریه ماکس وبر در باب اقتدار، به بررسی نقش سنت‌گرایان و اشراف به عنوان یکی از موانع تحقق اقتدار قانونی در دوران پهلوی اول بپردازد.

۱- اقتدار در نگاه وبر

اقتدار از بنیادی‌ترین مفاهیم جامعه‌شناسی وبر به شمار می‌رود. از نظر او اقتدار شانس مواجهه با افرادی در درون روابط اجتماعی است که آمادگی اطاعت از دستورات صادره شده را دارا باشند. (وبر، ۱۳۹۲: ۲۸) بر مبنای تحلیل وبر، سه دلیل بقای سلطه را توجیه می‌کند و در نتیجه سه اصل برای مشروعیت وجود دارد؛ قدرت مشروعی که تداوم قدرت دیروز است و احترام به سنت‌هایی است که در جان انسان ریشه دارد، که سنتی و پدر سالار است، یا مبتنی بر الوهیت شخصی و فوق‌العاده‌ی یک فرد است که مردم اخلاصی کامل به وی دارند و منحصر به فرد بودن باعث تبعیت از او می‌شود و دست آخر قدرت قانونی که مبتنی بر اعتقاد به معتبر بودن یک وضعیت قانونی است و صلاحیت اثباتی بر مبنای قواعد عقلانی بر آن حکم فرما است. (وبر، ۱۳۶۸: ۱۰۷) بر این اساس وبر سه شکل از سلطه را به عنوان نمونه‌های ناب اعمال قدرت در جوامع تشخیص می‌دهد؛ سلطه سنتی، سلطه کاریزماتیک و سلطه عقلانی و قانونی. هر چند خود او اذعان دارد که نمونه محض اقتدار قابلیت ظهور ندارد (Weber, 1968: 263) و بایستی در تحلیل به صورتی ترکیبی در قالب این انواع به بررسی نشست.

۱-۱- سلطه سنتی

مبنای اجتماعی سلطه سنتی، کنش سنتی است که طی آن رابطه سلطه به امری از پیش تعیین شده معطوف می‌شود. بنیاد سنت‌های جامعه نهاد مذهب است. چنین سلطه‌ای میل به شخصی شدن دارد و دستگاه دیوانی آن متشکل از وابستگان و خویشان و خدمتگذاران شخص حاکم است که با بوروکراسی مدرن نسبی ندارد و به دلیل وجود رابطه به جای ضابطه، این دستگاه منظم نیست و افراد در آن امنیت شغلی ندارد. منصب از مقام قابل تفکیک نبوده و صاحب مقام صاحب منصب است. رسم فروش مناسب هم وجود دارد. نمونه بارز چنین شکلی از سلطه، پاتریمونیالیسم است. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۰) بوروکراسی نیز در این شکل از سلطه عقلانی نبوده و به علت اطاعت از شخص حاکم حالت بندگی ایجاد شده و اقتدار شخصی است و حاکم به عنوان ارباب نظام پاتریمونیال شناخته می‌شود. در چنین فضایی تفاوتی میان حوزه عمومی و خصوصی دیده نمی‌شود و مبنا صلاحیت و تخصص نیست بلکه اشرافیت است. (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۷-۲۲۶) علت وفاداری افراد به رهبر در سلطه‌ی سنتی خدمت او به سنت‌ها است. رهبر در چنین شکلی از سلطه وارث سنت بوده و تعیین قواعد رفتاری او برخاسته از سنتی است که پایه آن بر وفاداری فردی گذاشته شده است. (دیلینی، ۱۳۹۰: ۲۱۵) در نتیجه سلطه سنتی قلمروی دوگانه دارد؛ سنت مقدس و اختیارات فرمانروا. (شلوختر، ۱۳۷۹: ۹) در صورت خودسری و تشدید شخصی شدن قدرت، وبر به سبک دیگری از سلطه سنتی اشاره می‌نماید. اگر سیادت موروثی، بدون رعایت سنت، بر اختیار و خودکامگی تکیه داشته باشد، سیادت سلطانی^۱ نامیده می‌شود. (وبر، ۱۳۸۴: ۳۶۶-۳۷۱)

۱-۲- سلطه کاریزماتیک

عقلانیت و کاریزما بر هم زننده سلطه سنتی هستند. عقلانیت ابتدا نهادها و ترتیبات اجتماعی را تغییر می‌دهد و سپس نگرش‌های فردی را. کاریزما برعکس از متن تاریخ غیر عقلانی ظهور می‌کند و در پی معنا بخشی است و همانند حوزه ظهورش غیرعقلانی و پیش بینی ناپذیر است. این شکل از سلطه، گاه با کنش عاطفی قابل تعریف است و گاه با کنش عقلانی مبتنی بر ارزش، آن هم ارزش‌هایی که رهبر بر آنها اثر می‌گذارد. در واقع کاریزما موجب تجدید سنت می‌شود. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۳-۶۱) چرا که کم دوام است و بایستی در ادامه به شکل دیگری از سلطه در فرایند عادی شدن فره تبدیل شود. (دیلینی، ۱۳۹۰: ۲۱۶) وبر در تعریف اقتدار کاریزماتیک

^۱ -Soltanism

بر «فرمانبرداری غیرعادی و استثنایی از یک فرد به خاطر تقدس قهرمانی یا سرمشق بودنش و نیز فرمانبرداری از نظامی که وی ایجاد کرده یا به شکل وحی بر او نازل شده است و ایثار در برابر او و نظامش» تأکید دارد. (ویر، ۱۳۸۴: ۳۱۲-۳۱۳)

۱-۳- سلطه‌ی قانونی

«نوع حکومت مدرن از این جهت به عنوان نقطه آغاز انتخاب شده است که در ادامه بتوان دیگر انواع حکومت را با آن مقایسه نمود» (Weber, 1968: 217). سلطه قانونی نمونه‌ی اصلی^۱ مورد نظر وبر در عصر جدید است که همانند سایر نمونه‌های اقتدار متکی بر ایمان به مشروعیت است. (Bendix, 1966: 417) امروزه اعتقاد به قانونیت شایع‌ترین شکل مشروعیت است. در چنین قالبی اقتدار توسط اکثریت به اقلیت تحمیل می‌شود. (Weber, 1972: 82) اقتدار قانونی غیرشخصی است و برتری مافوق بر زیر دست بر اساس مقررات رسمی غیرشخصی روی می‌دهد. در این شکل سلطه، قانون حاکم است و نه افراد (Blau, 1963: 305-316) و اعمال قدرت در دست دیوانسالاری است. امروزه اندیشه‌های مربوط به مشروعیت سلطه قانونی از اعتقاد مذهبی یا عقلانی به قانون طبیعت و یا خدا به اعتقادی اثبات گرایانه به سودمندی قانون تبدیل شده است. (Bendix, 1966: 438-439)

وبر قانون را وسیله‌ای سازمانی می‌داند که با روش عقلانی هدفمند اجرا می‌شود پس از اخلاقیات جدا است و به سطح رابطه هدف و وسیله می‌رسد. (هابرماس، ۱۳۸۶: ۲۶۸) نظم قانونی دارای ویژگی‌هایی است از جمله این که هر هنجاری قابلیت تصویب شدن و قانونی شدن را دارد، افراد صاحب اقتدار هستند و نه اشخاص، این افراد خود مافوق‌هایی هستند که موقتاً صاحب منصب شده‌اند و این منصب است به آنان اقتدار داده است. قانون بر کل شهروندان اعمال می‌شود و نه اتباع و زیر دستان و پیروی آنها از قانون است و نه مقامات مجری قانون. (Bendix, 1966: 422)

سه مفهوم مدنظر وبر از سلطه، اشاره به تجربه‌های بشری دارد که در تمامی وضعیت‌های تاریخی نمود داشته است. در این میان اقتدار قانونی نیز یک سنخ از تجربه‌های انسانی است که حاصل رویه‌های متداول و عرف‌های موجود در همه جوامع می‌باشد. بنابراین جایگزینی برای موقعیت‌ها و تجارب تاریخی نیست بلکه راهنمایی است برای هدایت تحقیق از طریق اشاره به عواملی که باید بررسی شوند و وجوه تفاوت میان الگوهای موجود. این شکل از سلطه، مشروعیت

^۱ -Prototype

را باوری صورت‌گرایانه می‌داند که به برتری قانون فارغ از محتوای آن قائل است. در این نگاه مجموعه‌ای از قوانین حقوقی آگاهانه با هدف تحقق اهداف جمعی عقلانی وجود دارند. (Blau, 1963:305-316)

ماکس وبر سنت‌گرایان و اشراف^۱ را مخالف و مانع سلطه قانونی بوروکراتیک می‌داند چرا که این قسم از سلطه باعث تقویت احزاب توده‌ای و کم‌رنگ شدن امتیازات آنان می‌شود. (وبر، ۱۳۸۴: ۳۴۸) بنابراین با بهره‌گیری از این نگاه به سراغ تحلیل دولت پهلوی و موانع اجتماعی تحقق اقتدار قانونی بوروکراتیک در این عصر خواهیم پرداخت.

۲- ایران در عصر پهلوی اول

مطالعه تاریخ ایران نشان می‌دهد که در این سرزمین همواره حدود قدرت را نه قانون و قرارداد و عرف بلکه «اندازه‌ی خود قدرت» تعیین می‌کرده است. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۲۶) این رویه در دوران حکومت پهلوی اول نیز تداوم داشت به نحوی که می‌توان ادعا کرد در این عصر شاه مافوق قانون و طبقات اجتماعی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۷) و نمی‌توان نمونه خاصی از اقدامات مستقل از حکومت را از جانب طبقات اجتماعی یافت. در این حکومت شاه هسته مرکزی منظومه قدرت بوده و هر حرکت خلاف کانون قدرت، به حذف از صحنه سیاست منجر می‌شده است. شاه غایت همه امور بوده و مردم بدون توجه به منشا طبقاتی و علایق خود می‌بایستی که جداً در برابر او تمکین نمایند. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۳)

این نوع حکومت را حکومت «خودسر»^۲ نام داده‌اند؛ حکومتی که شکل معمول اعمال قدرت در طول تاریخ ایران بوده و برخلاف آنچه در اروپا رواج داشت، بدون اتکا به طبقات، خود در راس جامعه قرار گرفته بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۳) رضاشاه در راستای تقویت دولت مرکزی و کاهش نفوذ سنتی انگلیس و شوروی، پایه گذار نظم سیاسی اجتماعی جدیدی شد که طی آن مراکز سنتی قدرت یعنی الیگارش‌ی زمین‌دار و نهادهای مذهبی را تضعیف و بر نقش و قدرت سیاسی طبقه کارگر و طبقه متوسط جدید افزود. او به دنبال ایجاد تقابل میان سنت‌گرایان و تجددگرایان بود تا در میان این منازعه به تمرکز قدرت نزد خود بپردازد.

در ایران همواره منظومه اصلی قدرت را شاه، شاهزادگان، دیوانیان و زمین‌داران تشکیل می‌دادند و ممانعت از نوسازی در عصر قاجار با هدف حفظ سیطره این افراد، آگاهانه و به دلیل

^۱ -Traditionalists and Aristocrats

^۲ -Arbitrarily

حفظ منافع طبقاتی دانسته شده است. (سیف، ۱۳۸۷: ۲۷) هر چند انقلاب مشروطه موجب تحولات مهمی در ایران شد اما این ترکیب تا حدود زیادی توانست قدرت خود را حفظ نماید؛ به گونه‌ای که نمایندگان مجلس اول عمدتاً زمین‌داران و تجار بزرگ و روحانیون بودند اما این ترکیب در دوران پهلوی تغییر کرد. در عصر رضاشاه و در مجلس پنجم اکثریت نمایندگان از نخبگان اداری و فن‌سالار تشکیل می‌شدند. گرچه بررسی ترکیب مجلس در دوران پهلوی اول نشان از عدم تحرک طبقاتی و عدم امکان صعود لایه‌های پایینی به صدر قدرت دارد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۳۸-۱۱۱) اما این دوران با عصر ماقبل خود دارای تغییراتی در ترکیب صاحبان قدرت شد. رضاشاه تمایل داشت مقامات را به نظامیان سپرده و انتصابات از میان این دسته انجام شود و همین امر با واکنش و مخالفت دارندگان امتیازات سنتی که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند مواجه بود. همین مسئله موجب شد تا رابطه‌ی ارتش و جامعه مدنی در دوران سلطنت پهلوی اول به پایین‌ترین سطح خود برسد. (کرونین، ۱۳۸۵: ۱۶۷-۱۶۲)

۳- اشراف و سنت‌گرایان و پهلوی اول

اقتدار سنتی جامعه ایران یعنی اشراف، زمین‌داران، روحانیون، تجار و طبقه متوسط سنتی از زمره گروه‌هایی بودند که در مواجهه با به قدرت رسیدن پهلوی اول، با تضاد میان منافع و آرمان‌های خود با سیاست‌های آن عصر رو به رو شدند. هر چند اعمال یک طرفه قدرت در دوران رضاشاهی امکان مقابله جدی را از این گروه‌ها سلب کرده بود، اما تداوم نفوذ اجتماعی برخی از آنها و نقشی که در صحنه سیاسی اجتماعی ایران آن روزگار ایفا می‌کردند از چالش‌های دوران حکومت پهلوی اول به شمار می‌آید. پس از این مقدمه به بررسی رابطه سه قشر بسیار نافذ و اثرگذار جامعه آن عصر ایران با پهلوی اول خواهیم پرداخت؛ روحانیون، تجار و اشراف.

۳-۱- روحانیون

از مهمترین چالش‌های عصر سلطنت پهلوی اول، رابطه قدرت با مذهب و روحانیون به عنوان پاسداران دین در جامعه بود. رضاشاه مذهب را عامل عقب ماندگی کشور می‌دانست و جامعه مذهبی را دستگاه اجتماعی مستقلاً می‌دید که برای تحقق اهداف وی لازم بود انسجام آن را از هم بپاشد. (امینی و ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۰: ۲۹۹) به همین علت در دوران سلطنت پهلوی اول، به ویژه از نیمه دوم آن، روحانیون با بی‌مهری شدیدی از جانب دولت مواجه شدند چرا که شاه آنها را قادر به درک اهداف کشور در مسیر نوسازی نمی‌دید. (Banani, 1967: 109)

چرا که مذهب و هر جنبه مذهبی که از نظر او مانعی در مسیر مدرنیزاسیون تلقی می‌گردید، باید از سر راه برداشته می‌شد. (Akhavi, 1980: 54-55) در همین راستا سیاست‌های رژیم پهلوی اول در حوزه‌های مختلف منجر به حذف روحانیون از خدمات شهری^۱ شد. (Milani, 1994: 33)

رضاشاه در ۱۳۰۴ به سلطنت رسید و مراسم تاجگذاری را اردیبهشت ۱۳۰۵ برگزار کرد. او در این مراسم حمایت خود را از دین و جایگاه آن اعلام می‌دارد: «اولاً توجه مخصوص من معطوف به حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود. زیرا که یکی از وسایل مؤثره‌ی وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانیست را تقویت کامل از اساسی دیانت می‌دانم». (رضاشاه کبیر، ۱۳۵۷: ۲۶۲) در مراسم تاج‌گذاری نیز عده‌ای از علمای درجه اول شهرستان‌ها دعوت شده بودند. پس از تاج‌گذاری، تلگراف‌های زیادی از نجف به تهران با مضامینی مانند: «حضور مبارک اعلی حضرت پهلوی شاهنشاه ایران خلدالله ملکه و سلطانه، تبریک سلطنت تقدیم، امید است به ظهور ولی عصر متصل شود» و غیره مخابره شد که در روزنامه‌های آن زمان انعکاس وسیعی پیدا کرد و چه بسا به تأیید دینی سلطنت جدید کمک فراوانی نمود. (مکی، ۱/۱۳۶۲: ۳۵-۱۸).

واقعه دیگری که موجب همکاری روحانیت و حکومت شد، حمله به بقاع متبرکه حجاز بود. این خبر پس از انقراض قاجاریه و قبل از رسمیت یافتن سلطنت رضاشاه به ایران رسید. جهت رسیدگی به این اتفاق با مشورت روحانیون برجسته تهران، در ۳۱ شهریور ۱۳۰۵ کمیسیون حرمین شریفین تشکیل شد. این امر بر محبوبیت دولت افزود و اگر چه در مورد این واقعه نتیجه عملی حاصل نشد، ولی به عنوان اقدامی دینی از طرف دولت تلقی شد.

اما این روابط چندان پایدار نماند. ترور سیدحسن مدرس در ۱۳۰۵ و بعدها دستگیری او موجب بروز اعتراض‌هایی علیه پهلوی اول شد. اتفاق مهم دیگر، مراعات نکردن حجاب مناسب هنگام زیارت حرم حضرت معصومه در آغاز سال ۱۳۰۶ توسط نزدیکان رضاشاه بود که موجب برخورد تند روحانی معروفی با خانواده سلطنتی شد. رضاشاه شبانگاه به قم شتافت و با کمال خشونت با روحانی مزبور برخورد کرده و دستور دستگیری و اعزام وی به تهران را صادر کرد. این واقعه نشان داد که رضاشاه دخالت روحانیت در امور کشور را به هیچ وجه تحمل نمی‌کند. وی در بیانیه‌ای که در اول شهریور ۱۳۰۶ صادر کرد روحانیون را به طور ضمنی در ردیف مفسدین قرار داده و ضمن تأکید بر حفظ اصول و ترویج شعار اسلامی به تهدید آنها پرداخت

^۱ -Civil Services

(مکی، ۱۳۶۲/۴: ۳۷۹-۳۸۰) این بیانیه، نخستین تقابل‌های میان شاه جدید با روحانیون را در پی داشت. این مسائل رفته رفته تنش‌ها را میان روحانیون و رضاشاه بیشتر کرد به نحوی که طی سال‌های ۱۳۰۶-۸ علما در کنار ایلات به کانون مخالفت با اصلاحات رضاشاهی تبدیل شده بودند. (کرونین، ۱۳۸۵: ۱۷۲)

همچنین در کنار چالش با روحانیون و تلاش برای کاهش نفوذ آنان در صحنه سیاسی اجتماعی، به نحوی که در ادامه شرح داده خواهد شد، رضاشاه به سایر ادیان و اقلیت‌های مذهبی توجهی بیشتر داشت که برخی این امر را ناشی از توجه او به برابری مردم دانسته‌اند. (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایات تاریخ کمبریج، ۱۳۷۱: ۴۱-۴۰) وی در دیدار با زرتشتیان، از روی گردانی جوانان از تعالیم مذهبی باستانی خود ابراز ناراحتی می‌نماید. (اشیدری، ۱۳۵۵: ۱۷۳) رضا شاه همچنین اسدالله صنیعی را که بهایی بود به سمت آجودان مخصوص خود و ولیعهد منصوب نمود (فردوست، ۱۳۶۹: ۳۷۴) طبعاً این اقدامات مخالفت علما را در پی می‌آورد.

از مهمترین چالش‌های پهلوی اول با روحانیون ایجاد عدلیه جدید بود؛ عدلیه‌ای که به قول خود علی اکبرخان داور «دنیا پسند» بود (کسروی، ۱۳۵۵: ۲۵۶). این اقدام عملاً دولت را از روحانیون بی‌نیاز کرد. (آوری، بی‌تا: ۶۹) هرچند برخی روحانیون با تغییر لباس و تطبیق خود با شرایط جدید در دستگاه قضائی باقی ماندند. (عاملی، ۱۳۶۹: ۱۶۴) اعلام قانون اجباری نیز موجی از اعتراض را میان روحانیون و اصناف ایجاد کرد و تحصن و بسته شدن بازارها را در پی داشت. (فوران، ۱۳۹۴: ۳۷۷) در پی این رخ دادها رضاشاه طی تلگرافی ضمن ادای احترام به علما، پشتیبانی خود را از آنان اعلام کرد. متن این تلگراف به گونه‌ای تنظیم شده است که بقای این حمایت را به حمایت متقابل آنان از خود مشروط نموده است. (بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۱۲۲)

لباس متحدالشکل از مرداد ۱۳۰۶ با تصویب هیئت وزیران برای کارمندان و دانش‌آموزان الزامی شد و از ۶ دی ۱۳۰۷ با عنوان «قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل کشور» با مستثنی کردن برخی روحانیون ابلاغ شد. چنین دستوری عین تجدد آمرانه و ویژگی بارزی از جوامع سنتی محسوب می‌شود. هدف رضاشاه از اجرای چنین امری در کنار ملی-گرایی و ملت‌سازی را ضدیت با روحانیون می‌دانند. این مهم در خاطرات سیاسیون آن عصر نیز منعکس شده است که از اهداف طرح لباس متحدالشکل از بین بردن لباس اهل علم بوده است. (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۸۸) هرچند پهلوی اول این امر را با هدف حفظ شئون علمای واقعی اسلام اعلام کرده بود. (بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۴۹۱) این تصمیم تا آنجا مسئله‌ساز بود که حتی

برخی تحلیل‌گران هدف او از الزام کلاه پهلوی را نه فقط ریشه کن کردن هویت‌های قومی که مقابله با نماز نمازگزاران در هنگام سجده دانسته‌اند. (Abrahamian, 1982: 143)

از دیگر مصوبات کاهنده نفوذ اجتماعی روحانیون، قانون مصوب سال ۱۳۱۰ بود که ارجاع پرونده به محاکم شرع را تنها از طریق دادگاه‌های دولتی و دفاتر اسناد رسمی مجاز دانسته بود. بدین ترتیب محاکم شرع که در اختیار روحانیون قرار داده شده بود تحت نظارت دادستانی کل قرار می‌گرفت. قانون ثبت اسناد و املاک سال ۱۳۱۱ نیز روحانیون را محدود کرد و کسانی که تمایل داشتند همچنان به شغل سردفتری اسناد و املاک مشغول باشند به تغییر لباس ملزم شدند. این مصوبه به همراه قوانین مصوب سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ که تعیین کننده سن ازدواج به صورت ضمنی و حق طلاق به عنوان حقی برابر به زنان بود مخالفت جدی روحانیون را با پهلوی اول در پی آورد.

از چالش‌های دیگر میان دستگاه روحانیت با رضاشاه ورود دولت به امور آموزشی بود. چه آموزش مردم عادی و چه آموزش طلاب. تا پیش از حکومت پهلوی نظام آموزشی در تسلط کامل علما بود. (بابایی، ۱۳۸۹: ۱۱۲) اما در این دوره این مهم روی به تغییرات اساسی نهاد. شورای عالی آموزش، با بهره‌گیری از الگوی اروپایی و با هدف نظارت بر امور آموزشی ایران تشکیل شد و فعالیت مدارس گسترش یافت. در ابتدای سلطنت رضاشاه ۵۵۹۶۰ دانش آموز در ۶۴۸ مدرسه ابتدایی ثبت نام کرده بودند. این آمار در پایان سلطنت وی به ۲۸۷۲۴۵ تن در ۲۳۳۶ مدرسه رسید. (Abrahamian, 1982: 144-145) مدارس مذهبی نیز ۲۸۲ باب در ابتدای سلطنت پهلوی اول بود که ۵۹۸۴ محصل داشت. این آمار در انتهای دوران رضاشاه به ۲۰۶ باب مدرسه با ۷۸۴ طلبه رسید. (ایوانف، بی تا: ۸۷)

رضاشاه تلاش جهت زدودن خرافات را عامل گسترش دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و سایر انواع آموزشگاه‌ها می‌دانست. (صفایی، ۱۳۵۶: ۱۱۱) گفته می‌شود به دستور محرمانه تیمورتاش اقامه نماز و خواندن قرآن و تدریس شرعیات در مدارس ممنوع شده بود. (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۲۴) مدارس ابتدایی نیز مختلط و پیشنهاد اختلاط دبیرستان‌ها نیز مطرح شده بود (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۵۰-۱۴۹) برای تامین دبیر دبیرستان‌ها و مدارس جدید استادانی از فرانسه به استخدام دولت درآمدند. همچنین اعزام دانشجو با نیت فراگیری روش‌های غربی و اندوختن معلومات و تجربیات صورت می‌پذیرفت. (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۶۳۵). در این دوره

مدارس دینی تعمیر نمی‌شد و اغلب به افرادی غیر از طلاب واگذار می‌شد. (فرخ، ۱۳۴۷: ۲۹۱-۲۹۰)

از سوی دیگر با هدف در اختیار گرفتن نبض علوم دینی و کاهش نفوذ علما در حوزه‌های علمیه و تربیت افراد همسو با خواسته‌های تجددگرایانه رژیم پهلوی، دانشکده معقول و منقول تاسیس شد. (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۹۲) امتحان تصدیق طلبگی نیز با ضرورت گذراندن دروسی چون زبان فارسی، زبان فرانسه و ریاضیات در این دانشکده، عملاً مانع قبولی اغلب طلاب و باعث سرخوردگی آنان از تحصیل در این زمینه می‌شد. همین‌طور دستور تاسیس دبیرستان-های معقول و منقول نیز صادر و بخشی از درآمدهای موقوفات خرج تاسیس و تعمیر این مدارس شد. (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۴۶) بعدتر حتی در پی انحلال و ادغام دانشکده معقول و منقول در دانشکده ادبیات و حقوق، استادان روحانی آن دانشکده با فشار جهت ترک لباس مواجه شدند. (آشنا، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۴)

تغییر لباس از فروردین ۱۳۱۴ با دستور الزام بر سر نهادن کلاه فرنگی وارد فاز جدیدی شد. دولت در این مقطع دیگر به حدی از خودکامگی رسیده بود که تغییر لباس را نه به صورت قانون که با صدور فرمان اعلام کرد. (شهبازی، ۱۳۸۵: ۲۰۱) در خرداد همان سال محدودیت جهت عزاداری امام حسین نیز اعلام شد. رضاشاه اساساً با نحوه عزاداری‌ها مخالفت می‌کرد چرا که گریه و شیون را نادرست و شیوه درست چنین امری را بیان «غیرت، رشادت، وطن پرستی، تسلیم به ظلم نشدن و استقامت» در این مراسم می‌دانست. (سردار اسعد بختیاری، ۱۳۷۲: ۲۴۲-۲۴۱) دیگر اقدامی که اعتراض مذهبیون را به دنبال داشت اعلام ساعت محلی تهران برای تمام نقاط کشور بود. این امر در تیر ماه ۱۳۱۴ اعلام و بخش مذهبی جامعه را با نگرانی در فهم اوقات شرعی نارضایتی مواجه کرد.

اما شاید مهمترین تصمیم چالش برانگیز سال ۱۳۱۴ حکومت، اقدام رضاشاه در حوزه زنان بود. او پیش‌تر و در سال ۱۳۱۱ نمایندگان ده کشور از جمله ژاپن، ترکیه، هند سوریه و مصر را در تالار وزارت کشور جهت برگزاری کنگره اتحاد زنان شرق میزبانی کرده بود. همچنین از سال ۱۳۱۳ نیز به موسسات آموزشی، خاصه دانشگاه تهران اعلام شده بود که هر دو جنس بایستی حق ورود به دانشگاه و تحصیل داشته و مکان‌های عمومی همچون سینما، کافه، هتل و غیره در صورت اعمال تبعیض علیه زنان با جرایم سنگین نقدی مواجه می‌شدند. پس از این مقدمات بود که در سال ۱۳۱۴ کانون بانوان تاسیس شد.

مهمترین تنش دوران پهلوی اول با روحانیون در همین سال با بحث کشف حجاب رقم خورد. دولت که از سال ۱۳۱۳ چادر را در مدارس ممنوع اعلام کرده بود، در این سال منع حجاب را برای معلمان و دانش آموزان ابلاغ نمود و از دی ماه همان سال داشتن حجاب برای زنان غیر قانونی اعلام شد. در حالی که برخی روحانیون از این عمل دولت حمایت کردند (ن.ک. بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۵۱۵-۵۰۹). غاطبه آنها به واسطه این فرمان با دولت درگیر و کار به تذکر و زد و خورد و استعفا و مهاجرت کشید.

اوج این مخالفت‌ها در واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در تیرماه ۱۳۱۴ نمایان شد. در این اجتماع، شیخ محمد تقی بهلول گنابادی در اعتراض به اجباری شدن کلاه شاپو و یکسان سازی لباس، برای مردم سخن گفت و آنها را تحریک به مقاومت کرد. مأموران انتظامی موفق به متفرق کردن مردم نشدند و در نتیجه، لشکر شرق مردم را به گلوله بست. کنسول انگلیس برخورد رژیم پهلوی با مردم در مسجد گوهرشاد را عامل گسترش شکاف مردم با حکومت پهلوی عنوان نمود. (Abrahamian, 1982: 152)

سال ۱۳۱۵ با دو اتفاق مهم در باب رابطه حکومت پهلوی و روحانیت همراه بود. مهدیق‌لی خان هدایت به رضاشاه پیشنهاد ایجاد ساز و کاری جهت آموزش منبریان را می‌دهد. دربار نیز معتقد بود که وعاظ فاقد معلومات کافی بوده و بعضاً مردم را دچار گمراهی می‌کنند (رازی، ۱۳۱۷: ۸۶۳)، این نگاه مورد تأیید برخی علمای بزرگ نیز بود. (حکمت، ۱۳۵۵: ۳۸۶) بنابراین مقدمات ایجاد موسسه وعظ و خطابه فراهم شد. اساسنامه این موسسه، در خرداد ۱۳۱۵ تصویب و از مهرماه همان سال فعالیت آن آغاز شد. این موسسه، شرایط و دوره‌هایی را برای منبریان در نظر گرفته بود که بر اساس آن، کسانی که وارد این دوره‌ها نمی‌شدند حق پوشیدن لباس روحانیت را نداشتند. دیگر اقدام مهم این سال تصویب قانونی بود که طبق آن روحانیون از قضاوت محروم می‌شدند مگر اینکه موفق به کسب مدرک لیسانس از دانشگاه تهران یا دانشگاه های خارج از کشور شده و در امتحان دادگستری بتوانند مورد پذیرش واقع شوند. این قانون به محرومیت قاطعانه روحانیون از قضاوت منجر شد.

در سال ۱۳۱۶ تصویب قانون ثبت ازدواج در دفاتر رسمی به اعتراض روحانیون منجر شد. این قانون همچنین تعدد زوجات را منوط به کسب رضایت زن اول کرده بود. در سال ۱۳۱۷ تشکیل سازمان پرورش افکار به تصویب دولت رسید. به باور برخی، این سازمان که هدف اصلی آن یکسان

سازی ملی بود، با الگوبرداری از ماشین‌های تبلیغاتی فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان و انتقال ایده‌های ناسیونالیستی شکل گرفت. (Abrahamian, 1984: 143)

سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ را سخت‌ترین سال‌های دوران حیات روحانیون در تاریخ معاصر ایران می‌دانند. با آغاز سال پایانی سلطنت پهلوی اول، از نظر دولت، هیچ طلبه‌ای در کشور وجود نداشت؛ روحانیون با تغییر لباس مواجه بودند و مدارس حوزوی به دانشکده‌های هنر تبدیل شده بود و درآمدهای حاصله از اوقاف به حساب دولت ریخته می‌شد. (آشنا، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۱) بدین ترتیب دولت با نظارت بر امور وقف، حوزه‌های دینی را از لحاظ اقتصادی در تنگنا قرار داده بود. مطابق مصوبه اردیبهشت ماه این سال، وزارت دارائی موقوفات را مانند خالصجات به فروش می‌رسانید و درآمد حاصله را صرف امور خیریه می‌کرد. به این ترتیب پرونده‌ی وقف در کشور عملاً بسته می‌شد. (عاقلی، ۱۳۷۰: ۱۰۴)

روی هم رفته سیاست‌های مذهبی پهلوی اول به گونه‌ای بود که حتی رجل متجدد غیر مذهبی حامی رضاشاه مانند عبدالله مستوفی از نحوه مواجهه او با مذهب انتقاد می‌کند. (ن.ک. مستوفی، ۱۳۴۳) رابطه نامناسب روحانیون با پهلوی اول که در نیمه دوم سلطنت او به اوج خود رسیده بود و حتی موجودیت این جریان را در معرض خطر قرار داده بود با عدم حمایت این قشر از رضاشاه همراه شد؛ به نحوی که حتی در زمان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و متعاقب آن سقوط سلطنت پهلوی اول در حالی که امکان انقراض این سلسله نیز می‌رفت، کمترین واکنش و اقدام جدی جهت مقابله با این اتفاق از جانب روحانیت صورت نپذیرفت.

پهلوی اول در دوران سلطنت خود اقداماتی کرد که هر یک به گونه‌ای در تعارض با منافع یا آرمان‌های روحانیت و اقشار مذهبی جامعه وقت ایران قرار می‌گرفت. به جز مواردی که شرح آن گذشت، در دوران پهلوی اول سنت‌هایی مانند بست نشینی و تحصن در اماکن مقدس از رونق افتاد، تظاهرات عمومی در عید قربان و مراسم محرم ممنوع و محدود شد، مساجد اصفهان به روی گردشگران خارجی گشوده شد، صدور روایید به بقاع متبرکه و حج با امتناع دولت مواجه شد، اجازه کالبد شکافی در دانشکده پزشکی صادر شد، زمین‌های وقفی توقیف گردید، خرید و فروش مشروبات در قم دایر شد، کارناوال‌های شادی در سطح کشور به حرکت در می‌آمد که در یک سال این امر با شب عاشورا مصادف شد اما از انجام آن ممانعتی به عمل نیامد، سینماها با محتوای غیرقابل قبول برای اقشار مذهبی، ابتدا به صورت جدا برای بانوان و سپس مختلط

گسترش یافت. به طور کلی در این عصر، شرعیات تا جایی مورد توجه بود که به برنامه‌های کشور و پیشرفت امور لطمه وارد ننماید. (ساتن، بی‌تا: ۲۰۳)

تمامی این اقدامات به کاهش نفوذ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی روحانیون در جامعه ایران منتهی شد. اگر فرهنگ عمومی را ظهور و نمود فرهنگ جامعه در بازه زمانی کوتاه مدت و تحت تاثیر شرایط زمانی بدانیم (قلی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۵)، این امر در دوره حکومت رضاشاه آثاری قابل مشاهده داشت. تمایل مردم به استفاده از نام پادشاهان پیشین برای فرزندان خود فزونی یافت (اشیدری، ۱۳۵۵: ۴) و فارسی‌سازی اسامی مورد استفاده سازمان‌ها از جمله عدلیه به دادگستری، نظمیه به شهربانی، مالیه به دارایی، بلدییه به شهرداری، و تغییر نام ماه‌های عربی و ترکی به فارسی و کاربست تاریخ هجری شمسی به جای هجری قمری- ماموریت‌هایی که فرهنگستان زبان فارسی عهده‌دار بود- همگی در زمره نشانه‌های اثرپذیری فرهنگ عمومی جامعه‌ی ایرانی در آن دوره محسوب می‌شود که طبعاً کمترین رضایتی از آنها نزد روحانیون وجود نداشت.

با بررسی ترکیب نمایندگان مجلس نیز می‌توان به کاهش نفوذ روحانیون در این عصر پی برد. در حالی که ۲۴ درصد از کرسی‌های مجلس در دوره‌ی قاجار در اختیار روحانیون بود اما در عصر پهلوی این رقم به ۱۱ درصد رسید. مجلس ششم شش نفر روحانی را در خود دید حال آنکه در مجلس سیزدهم تنها دو روحانی حضور داشتند. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۳۷) بازگشت ساختار مشروطه به سلطنت مطلقه مدرن، شکاف میان دولت و روحانیت را که در عصر قاجار ایجاد شده بود به اوج خود رسانید و سازمان روحانیت را به اپوزوسیون کامل دولت بدل کرد. (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۵۰-۳۷) از دست رفتن آشکار قدرت و حیثیت، روحانیون را در شرایطی قرارداد که بازگرداندن این موارد از دست رفته برای آنان اهمیت بسیاری پیدا کرده بود. (امینی و ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۰: ۳۰۱)

در مجموع پیرامون روابط دین و دولت در دوران سلطنت رضاشاه بایستی اشاره داشت که پهلوی اول به دنبال دولتی کردن دین بود. (هاکس، ۱۳۶۸: ۱۹۵) با این وجود گرچه این قشر در این عصر و بر اثر سیاست‌های اعمال شده کارکردهای سنتی خود را از دست داد اما با این وجود توانستند استقلال خود را حفظ کند. ایفاگری نقش‌های مهم در سال‌های بعد موید، چنین دیدگاهی است. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۹۱)

۲-۳- تجار

بررسی تاریخ ایران نشان می‌دهد که رابطه تجار و بازاریان با روحانیون و علما همواره رابطه نزدیکی بوده است. نیاز مالی علما توسط بازاریان تامین و در مواقع لزوم روحانیون در برابر تعديات دولتی از بازار حمايت می‌کردند. منزل روحانیون محل بست نشینی بازاریان ورشکسته در برابر طلبکاران بود. مسجد و عبادات و خمس و زکات و غیره همگی روابطی اساسی و مستحکم را میان دو جریان برقرار کرده بود. همبستگی فیزیکی بازار و مسجد در ساختار شهرهای ایران عصر اسلامی از عوامل مهم اتحاد میان این دو نهاد بود. ابزار اصلی همبستگی بازار و روحانیون نماز و موعظه و گفتگوهای مربوطه در حین این مناسک است. (Ashraf, 1990: 31-33) این پیوند به گونه‌ای شکل گرفته بود که در طول تاریخ معاصر ایران، خرده بورژوازی سنتی با همراهی روحانیت، عاملان و حاملان اصلی شیوه زندگی و ارزش‌های سنتی شهری بودند. (اشرف و بنو عزیز، ۱۳۸۷: ۹۰) نزد تجار، روحانیون هم تربیت کننده دینی بودند و هم اعتبار دهنده‌ی اجتماعی که این جایگاه، ناشی از نقش و جایگاه دین در جامعه‌ی ایرانی بود. در عمل بازار در کنار مسجد از حمله مراکز مذهبی به شمار می‌رفت. (Groot, 2007: 23)

این امر در تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر به ویژه انقلاب مشروطه و دوران پس از آن نیز نمود داشت. در این برهه، روشنفکران، با هدف اثرگذاری بر طیف تجار و بازاریان، به برقراری رابطه با آنان پرداختند. روشنفکران در تلاش بودند تا با نوشته‌ها و مقالات، تجار را به عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی اثرگذار، به تحول‌پذیری و دوری از ارزش‌های سنتی ترغیب کنند. این امر به همکاری میان آنان انجامید. اما در عمل تجار چندان با روشنفکران غرب‌گرا همسو نبودند چرا که این قشر دارای ریشه‌های عمیق سنتی و ویژگی‌های محافظه کارانه‌ای بودند که به ارتباط نزدیکی آنان با روحانیون منجر می‌شد. توجه این قشر به نوگرایی مد نظر روشنفکران، بیشتر ناشی از منافع آنان بود، تا از رهگذر این اتفاق، تولید ملی رونق یابد و گرنه تجار با تحولات عرفی چندان سرسازگاری نداشتند چرا که وجود شفافیت و علنی شدن میزان سرمایه و توفیقات شغلی، که از عوارض عقلانیت هر جامعه محسوب می‌شود، آنان را به واهمه وا می‌داشت. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۴۷-۴۲۹)

نفوذ این طبقه در ساختار قدرت به حدی بود که ۴۱ درصد نمایندگان مجلس اول را تجار تشکیل می‌دادند. (ناهیدی آذر، ۱۳۸۹: ۷۸) هرچند این رقم در مجالس بعدی کاهش می‌یابد. نزدیکی به مراجع قدرت در جوامع با قواعد سنتی و متکی به روابط شخصی و فاقد جامعه

مدنی چون ایران، همواره امری ضروری برای تجار بوده است. در اواخر عصر قاجار، این روابط از طریق همکاری و پرداخت اعانه و کمک‌های مالی و پرداخت رشوه صورت می‌گرفت. به نوعی می‌توان ادعا کرد که ثروت اقتصادی این طبقه را بهره‌مند از قدرت سیاسی کرده بود. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۲۷-۴۲۶)

ناکامی تجار در پی‌گیری خواسته‌های خود در عصر انقلاب مشروطه و دوران پس از آن، این جریان را به سمت تقویت ساختارهای درونی خود سوق داد و به یک «طبقه‌ی درخود» تبدیل کرد. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۷۵) آنان به دنبال نهادسازی و ایجاد تشکیلاتی منسجم جهت برآوردن منافع طبقاتی خود رفتند. این قشر به حمایت دولت از تجار داخلی در مقابل سرمایه و قدرت‌های خارجی نیاز داشتند و از دولت تقاضای منع ورود کالاهای تجملی و ممنوعیت استفاده از کالاهای خارجی را خواستار شدند، تا به این ترتیب به هدف خود که رونق صنایع داخلی و خودبسندگی ملی بود، نائل گردند. یکی از خواسته‌های همیشگی، تجار مداخله دولت و حمایت از تجار داخلی بود.

این مسائل به حمایت تجار از تشکیل دولت مقتدر در ایران منجر شد. خواسته‌های اساسی این طبقه امنیت، ثبات سیاسی، وجود دولت مرکزی قوی، احداث راه آهن، استقرار قانون یکسان در کل کشور، ایجاد بانک ملی، نظارت دولت بر گمرک و صادرات و واردات و حمایت دولت از سرمایه‌گذاری خارجی بود. اقدامات رضاخان در سرکوب شورش‌های اقصی نقاط ایران، حمایت تجار از او را به دنبال آورد. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۵۹-۴۵۷) این طبقه حامی ریاست الوزرای رضاخان سردارسپه بودند. آنها هر نوع مشکلی که پیش رو می‌دیدند را با ارسال نامه به دولت حل و فصل می‌کردند. از جمله حل مشکل ورشکستگی تجارتخانه طومانیانس. (ن.ک: ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۳۵)

حمایت رضاخان از کالاهای وطنی و تبلیغ جراید از این طرح و الزام نظامیان به استفاده از منسوجات تولید داخل و همین‌طور قانون استفاده البسه وطنی مستخدمان دولت، از علل حمایت از رئیس‌الوزرا رضاخان توسط تجار بود. این امر در جریان جمهوری خواهی نیز تداوم یافت. پس از انصراف رضاخان از جمهوری خواهی جمعی از تجار تبریز با ارسال تلگرافی اعلام کردند که اگر رضاخان جایگزین احمدشاه نشود آذربایجان را تجزیه خواهند کرد. (Wilber, 1975: 79) با این حال مخالفت علما موجب شد تا آنان نیز از تداوم حمایت از جمهوری خواهی فاصله

بگیرند. در جریان تغییر سلطنت نیز این طبقه حامی رضاخان ماند؛ حمایتی که تا اوایل سلطنت وی تداوم یافت. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۹۵-۴۵۸)

صنعتی شدن ایران در دوره رضاشاه، توجه و تمایل تجار به سرمایه‌گذاری را برانگیخت. این امر به ایجاد طبقه بورژوازی صنعتی جدید منجر شد که ریشه در طبقه تجار سنتی حامی رضاشاه داشت. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۸۱) تقویت صنایع داخلی از طریق افزایش عوارض گمرکی بر واردات و ممنوعیت ورود کالاهای تجملی از سیاست‌های دولت در این عصر بود که بسیار مورد توجه تجار قرار داشت. همچنین اصلاحات عدلیه از جمله لغو کاپیتولاسیون و حمایت‌های قانونی از تجارت و امور اقتصادی از مواد و مطلوب تجار به شمار می‌رفت. قانون علامت‌های صنعتی، ایجاد دفاتر اسناد رسمی جهت ثبت قانونی اموال، مجازات راهزنان، قانون تجارت و قانون اوزان و مقیاس‌های یکسان همگی مورد حمایت تجار قرار داشت. آنان همچنین کمک‌های خیرخواهانه‌ای با نظارت دولت انجام می‌دادند و برای دولت نیز امکان دریافت کمک از تجار فراهم بود که این مسئله به آنان فرصت استفاده از رانت‌های دولتی را می‌بخشید. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۲۵) در نتیجه این روابط به سمت استحکام هر چه بیشتر پیش می‌رفت.

اما این حمایت‌ها تام و همیشگی نبود. برخی سیاست‌های اعمال شده از جانب دولت مورد اعتراض این طیف، خاصه تجار خرده پا و اصناف قرار داشت؛ جریانی که نسبت به تجار بزرگ، قربات بیشتری با روحانیون داشتند. ایجاد انحصارات دولتی، کارخانه‌های دولتی، کنترل تجارت خارجی، مالیات، تمرکز اقتصاد در دست دولت همگی به تقابل طبقه‌ی متوسط سنتی با پهلوی اول منجر می‌شد. (Abrahamian, 1982: 151) در شرایطی که مردم به علت گران فروشی کسبه حامی ایجاد بلدیه و دخالت دولت در این امر بودند، آنان از نظارت دولت از طریق بلدیه ناراضی و به آن معترض بودند. به این امر بایستی توسعه معابر، الزام کسب مجوز، تعیین قیمت کالا از سوی بلدیه را نیز اضافه کرد که اعتراضاتی را در پی داشت. (ابراهیمی و ترابی فارسانی، ۱۳۹۵: ۱-۱۵) همچنین لغو مالیات ۲۱۶ مورد اصناف به کاهش قدرت و اختیارات روسای آنان و ضعف تشکیلات بازار منجر شد. (Abrahamian, 1982: 151)

طبقه تجار که از مشروطه‌خواهان بودند، در پی نا به سامانی‌های دوره‌ی پس از انقلاب مشروطه با رویگردانی از آرمان‌های دموکراتیک و با هدف قرار دادن تشکیل یک دولت متمرکز مدرن، به حمایت از پهلوی اول پرداختند. اما این بی‌توجهی به وجوه دموکراتیک تحولات ایران در پی حکومت پهلوی اول، به گسترش مداخله دولت در همه حوزه‌ها از جمله اقتصاد انجامید و

دولتی شدن اقتصاد از میدان داری تجار در اقتصاد ایران کاست. بر این اساس به رغم حمایت-های اولیه و پاره‌ای مساعدت‌ها و همسویی‌ها، تجار نیز رضایت چندانی از پهلوی اول به ویژه در اواخر عمر سلطنت او نداشته و نگاه آنها با بازاریان قرابت یافته بود، هر چند در بروز این مخالفت-ها به شدت بازاریان نبودند.

۳-۳- اشراف

در دوران رضاشاه کاهش قدرت اشراف و طبقات سنتی صاحب قدرت و ایجاد طبقه متوسط مدرن به عنوان صاحبان جدید قدرت سیاسی در ایران روی داد. از منظر سنتی، زمین‌داری منشاء اصلی قدرت سیاسی و مادی نخبگان حاکم و طبقه اشراف بوده است. با روی کار آمدن پهلوی اول از قدرت طبقه سنتی زمین دار و ایالات و عشایر کاسته شد و طبقات جدیدی چون دیوانیان، بانکداران، بازرگانان و کارخانه‌داران ایجاد شدند. اتفاقی که منجر به سقوط نخبگان سنتی انگلوفیل^۱ و حذف عناصری چون شاهزادگان شد. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۲۴-۱۱۲) ظهور طبقه متوسط جدید مرهون تلاش‌های رضاشاه در توسعه ارتش مدرن و نظام اداری کارآمد متمرکز بود. جریانی که تفوق بر امور یافته و ناظر بر اوضاع کشور شده و «حرف آخر را می زدند». (اشرف و بنو عزیزی، ۱۳۸۷: ۸۶-۷۹)

در اوایل دوران حکومت رضاشاه افول جایگاه زمین‌داران رخ داد. وی با وادار کردن این افراد به واگذاری زمین‌هایشان در مسیر کاهش قدرت آنان قدم برداشت. همچنین انحصارات دولتی که بر تجارت وضع شد و کالاهای مهمی چون گندم را در برگرفت عملاً باعث رویگردانی این قشر از سیاست‌های پهلوی اول شد. با این وجود آمار نشان می‌دهد که هشت درصد از نمایندگان مجلس اول زمین‌دار بودند که این رقم در مجلس چهارم به ۱۲ درصد در مجلس دوازدهم ۲۶ درصد بوده است. (شجیعی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۷۵) این ارقام گویای حفظ و افزایش نفوذ این قشر در لایه‌های قدرت است.

۳۹ درصد نمایندگان مجلس عصر پهلوی اول پدر کارمند داشتند. از شش نخست وزیر این دوره ۱۶/۷ درصد تحصیلات قدیم، ۳۳/۳ درصد تحصیلات جدید و ۵۰ درصد تحصیلات قدیم و جدید. پدران تمام نخست وزیران پهلوی اول حقوق بگیر دولت بودند و از این شش نفر چهار نفر کارمند دولت و یک نفر کارمند دربار بود. ۶/۶۵ درصد کل وزرا پدر کارمند دولت داشته و ۲/۱۷ درصد آنان نیز خود حقوق بگیر دولت بوده‌اند. اینها نشان از تغییر بافت اجتماعی صاحبان

^۱ - Anglophile

قدرت در این عصر داشت. با این حال میزان تحصیلات نمایندگان مجلس این عصر کاهش یافت که این موارد با سیاست‌های نوسازی در تناقض قرار می‌گیرد. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۲۲)

لایه‌های پایینی جمعیت ایران که مزدبگیر بودند در این دوره فرصت کسب مقام را به دست آورده و صاحب مقامات، دیگر نه اشراف که افرادی با منشا اداری بودند. با این روش والیان پیشین، هم حقوق و هم قدرت خود را از دست می‌دادند و هم نفوذ ایشان با توجه به مدرن‌سازی و متمرکزسازی فزاینده‌ی کشور رو به کاهش می‌گذاشت. همچنین با توجه به منشا غیر ایلیاتی رضاشاه، رفقای قزاق او نقش خاندان در دوران پیش را عهده‌دار و با دریافت پاداش و مقام به تحکیم پایه‌های سلطنت او می‌پرداختند. (شهابی، ۱۳۸۵: ۱۷۴-۱۶۲)

اشراف به عنوان طبقه اجتماعی ممتاز و گروهی که نسبتی با صاحبان قدرت داشتند، با روی کارآمدن پهلوی اول منافع خود را در خطر دیده و با حکومت وی مخالفت کردند. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۵۵۷) جدای از تغییر پایگاه اجتماعی صاحبان قدرت در این دوره، رژیم پهلوی حتی القاب سنتی را نیز در راستای لغو امتیازات اجتماعی از ۱۳۰۷ ملغی اعلام کرد. این در شرایطی بود که این قشر، از گذشته و حتی در همین دوره نیز دارای نفوذ اجتماعی به نسبت گسترده‌ای بودند. این نفوذ به گونه‌ای بود که از ۵۰ وزیری که در عصر سلطنت پهلوی اول احراز کننده ۹۸ مقام وزارتی بودند، ۳۷ تن از آنان جز خانواده‌های لقب‌دار و اشرافی محسوب می‌شدند. (Abrahamian, 1982: 150) هر چند این اعداد در قیاس با دوران پیشین، نشان دهنده کاهش نفوذ این قشر در قدرت است اما همچنان عدد قابل ملاحظه‌ای را شامل می‌شد. در واقع پایگاه اجتماعی رضاشاه بین نخبگان سیاسی جامعه بود که اغلب آنها اشراف‌زاده بودند اما به تدریج با اقدامات او به ویژه طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۹ این پایگاه در میان نخبگان سنتی و حتی جدید از دست رفت. سیدحسن تقی زاده پس از انعقاد قرارداد نفت با انگلیس به عنوان وزیر مختار ایران به پاریس رفت و به رغم دستور شاه، از ترس عقوبت به کشور مراجعت نکرد. رجال نامداری چون مشیرالدوله، موتمن‌الملک، محمد مصدق، محمدعلی فروغی، مستوفی-الممالک، سیدمحمد تدین، صدرااشراف، سیدمحمد صادق طباطبایی فرزند رهبر انقلاب مشروطه در تهران، سرلشگر محمد نخبوان معروف به امیر موثق، سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی، سپهبد شاه بختی هر یک به دلیلی معزول و خانه نشین شدند. علی دشتی و سرتیپ محمد درگاهی نخستین رئیس‌نظمیه در تهران بازداشت و حبس، فرج‌الله بهرامی دبیر اعظم رئیس

دفتر مخصوص شاه و استاندار خراسان، احمد قوام السلطنه و حسین عدل‌الملک دادگر تبعید، علی اکبر خان داور خودکشی و تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز در زندان به قتل رسیدند. (ن. ک. نجفی، ۱۳۷۳)

۳-۴- ایلات

ایل به عنوان تشکیلی ماقبل مدرن، به دلیل ساختار بسته یا به تعبیر تونس، گمیشافتی^۱، بسیار خود محور است و تقابل آن با دولت مرکزی امری بدیهی. لذا دولت‌های ملی درصدد محو یا مطیع نمودن ایلات خواهند بود. علل پایداری نظام ایلی را بایستی در ساختار این نظام و ضعف جامعه ملی جستجو کرد. عصبیت ابن خلدون و پیوند مکانیکی دورکهایم می‌تواند توصیف کننده شرحی باشد بر چرایی پویایی و مقاومت ایل برابر تحولات جدید در طول صدها سال. در این بین توجه به ساختار زندگی قبیله‌ای، نظام سلسله مراتبی حاکم بر ایلات، سیستم دفاعی، روابط اقتصادی معیشتی آمیخته با بعد خویشاوندی، نظام حقوقی ایلات و غیره نشان از شرایط خاصی دارد که اهمیت سیاسی ایل را بر سه رکن رهبری واحد، قدرت نظامی و همبستگی قومی استوار می‌سازد. (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۷۶-۸۱) همین امر موجبات نگرانی دولت مرکزی از نقش ایلات را سبب می‌شود.

رضا شاه پایه‌گذار یکی از معدود سلسله‌های غیر ایلی در طول تاریخ ایران بود. تا قبل از استقرار حکومت پهلوی، سلسله‌های مختلفی که بر ایران حکم می‌راندند، یا خود عشایری بودند یا به اتکای نیروی نظامی عشایر امکان استقرار یافته بودند. در این دوران، حکومت مرکزی نگاهی دوگانه به ایلات داشت، از یک سو نیاز به قدرت نظامی ایل داشت و از سوی دیگر نگران همین توانمندی ایلات بود. همچنین ایلات به دلیل مراوده‌ی اقتصادی با شهر جهت فروش محصولات خود و نیاز به مقابله با دولت مرکزی، با سایر قبایل ارتباط یافته که همین امر زمینه‌ی ادغام آنها در جامعه‌ی ملی را فراهم می‌آورد. (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۸)

در همین دوره ایده ملت‌سازی در آرا روشنفکران، سیاستمداران و نظامی‌ها وجود داشت که با خلع سلاح و اسکان عشایر و بر هم ریختن ساختار حیات ایلی تجلی یافت. (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۹۳) آنان همچون معاصران خود در نقاط دیگر خاورمیانه، تأکید داشتند که حاکمیت و استقلال تنها با خلع سلاح کامل جمعیت غیرنظامی کشور و تمرکز قدرت مادی در دست دولت ممکن و میسر است. برای این کار استقرار یک حکومت ملی واحد در ایران، که از

^۱ - Gemeinschaft

وفاداری عام و مستقیم مردم برخوردار و تنها طرف رابطه با قدرت‌های خارجی باشد، برای بقای سیاسی کشور ضرورت اساسی داشت. به‌علاوه، طبق این نظر، ایل‌های کوچنده، منشأ بی-نظمی و بی‌قانونی داخلی بودند و نقطه مقابل مدرن شدن کشور محسوب می‌شدند و به واقع عموماً ایلات را ابتدایی و نماد عقب‌ماندگی ایران تلقی می‌کردند.

در همین راستا و با همین نیت مقاومت ایلات با سرکوب از جانب حکومت مرکزی روبه‌رو شد و شورش قبایل کرد، لر، عرب، بختیاری و قشقایی، ایلات سیستان و بلوچستان و کهگیلویه با شدیدترین برخوردها مهار شد و اسکان و خدمت نظام وظیفه اجباری و خلع سلاح و ترویج آموزش و پرورش جایگزین آن شد. با آن‌که ارتش در زمان رضا شاه به صورت نیرویی مقتدری درآمد، با این حال، نباید تسلط دولت بر کوچ‌نشینان را فقط ناشی از نیروی نظامی برتر دانست، زیرا اگر چه ارتش سلاح‌هایی چون توپ در اختیار داشت، کوچ‌نشینان نیز به انواع تفنگ‌ها مجهز بودند، اما شکست ایلات، بیش‌تر ناشی از تفرقه بین آنها بود، که دولت و ارتش هم به این مسأله دامن می‌زدند. (Cronin, 2003: 253-277)

سیاست رضا شاه در قبال ایلات همانند سایر حوزه‌ها بر احساسات فارس محورانه و تمرکز-گرایانه بنا شد. (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۳۴) با این وجود، از همان آغاز، ضعف نسبی رژیم جدید باعث تناقضی در استراتژی‌های دولت در اداره ایلات شد و حالتی دوسویه، مرکب از مهر و کین در رابطه دولت با سران عشایر پدید آورد. در عین حال پیچیدگی‌های سیاست ایلپاتی و کمبودهای نظامی دولت، در سراسر سال‌های دهه اول و اوایل دهه دوم پهلوی اول - حتی وقتی که آرام‌سازی ایلات در اوج خود بود - او را وادار کرد که با جلب حمایت سیاسی ایلات و بهره‌گیری از قدرت نظامی آنان، و گاهی تکیه به آن، همچنان ادامه دهد.

نیاز مداوم رژیم به بهره‌گیری از منابع نظامی ایلات، همزمان بود با سیاست جلب و پذیرش رهبران ایل. حکومت تلاش زیادی می‌کرد تا با انتصاب سران ایل‌ها و سرکردگان پایین‌تر نواحی به فرمانداری و والی‌گری نواحی تحت نفوذ خودشان، آنها را به مأموران حکومتی تبدیل کند. حکومت برای برخی سران مهم ایلپاتی شیوه دیگری داشت و ترتیبی می‌داد که خودشان یا گاهی پسرانشان نماینده مجلس شوند. با این حال، بعضی‌وقت‌ها رژیم خود را مجبور می‌دید که به عملیات نظامی پیگیر دست زند. پیش از آنکه در مجلس شورای ملی، لایحه‌ای برای اسکان ایلات کوچ‌نشین فارس، بلوچستان، کردستان، خوزستان، لرستان، آذربایجان و دیگر بخش‌های ایران به تصویب برسد، اقداماتی برای اسکان ایلات از سوی نظامیانی چون امیر

احمدی در لرستان تحقق یافت. به واقع، رژیم رضا شاه برای اجرای برنامه اسکان عشایر و رهایی از خطری که ایلات برای حکومت وی به وجود می‌آوردند، ابتدا محتاج به استقرار قوای نظامی و انتظامی خود در مناطق عشایری بود تا به دنبال آن بتواند جنبه‌های دیگر برنامه از بین بردن قدرت‌های محلی را پیش برد. عنوان تخته قاپو کردن ایلات به خودی خود از خشونت خبر می‌داد. رضا شاه سعی داشت تا با طرح و اجرای این سیاست، جامعه عشایری را با جوامع شهری و روستایی در جهت مدرنیزه کردن و ساختن ایران، هم‌گام و همراه کند و بیش‌تر دولت مردان که برای اجرای این سیاست به مناطق مختلف عشایر اعزام می‌شدند، هدف خود را متمدن ساختن جوامع عشایری می‌دانستند.

نتیجه‌گیری

مدرنیزاسیون در غرب با جامعه مدنی و گسترش عقلانیت نقاد همراه بود و در ایران این امر با استقبال روشنفکران رو به رو شد؛ افرادی که جزء بوروکرات‌ها یا افسران ارتش بودند و منافع آنها با حکومت یکسانی داشت. در این عصر گسترش بورژوازی تجاری و صنعتی برای حکومت تهدید دانسته می‌شد و از سوی دیگر حقوق فرد و خرد نقاد خودبنیاد اهمیتی نداشت. رضا شاه که خود منشاء دیوانی داشت و بر خلاف تمامی حاکمان پیش از خود غیرایلیاتی بود، عملاً فاقد پشتیبان خاص طبقاتی از میان نیروهای اجتماعی بود؛ بنابراین در پی کسب حمایت روحانیون رفت. همچنین با جلب برخی خانواده‌های طبقه بالا و طرد برخی دیگر میان آنها شکاف ایجاد کرد. همسر سومش از شاهزادگان قاجار بود و دخترش اشرف را به عقد قوام‌الملک درآورد و ولیعهد محمدرضا را به ازدواج با فوزیه ترغیب نمود. او اشراف قابل اعتماد را به مقام‌های مهم مجلس و دولت و هئیت‌های دیپلماتیک و کارخانه‌های تازه تاسیس دولتی می‌گمارد. اتکای رضاشاه به افسران و بوروکرات‌ها و روشنفکران، مخالفت زمین‌داران و تجار را در پی آورد که این امر واکنش وی را به دنبال داشت.

روحانیون که در ابتدا از زمره حامیان رضاشاه بودند در پی سیاست‌های نوگرایانه او و هدایت جامعه در مسیر عرفی شدن عملاً موقعیت اجتماعی خود را در خطر دیده و از سویی فضای حاکمه را در تعارض و تضعیف باورهای خود دیدند. حمایت تجار از پهلوی اول ناشی از تلاش وی جهت ساماندهی امور و ایجاد وحدت رویه در پی تقویت نهادهای قانونی و بوروکراتیک بود اما تبدیل شدن دولت به سرمایه‌دار بزرگ و انحصارگر و رقیب اصلی بورژوازی ملی عملاً منافع این قشر

را با لطمات اساسی مواجه نمود و حمایت‌های این گروه را از پهلوی اول سلب کرد. اشراف نیز در این عصر به تدریج موقعیت خود را از دست رفته دیدند و به این ترتیب در زمره مخالفان اقدامات پهلوی اول قرار گرفتند. همچنین سیاست‌های ملی‌گرایانه و فارس‌گرایانه‌ی رضاشاه به عنوان فردی که بر خلاف رسم مرسوم قدرت در ایران با منشائی غیر ایلیاتی به سلطنت رسیده بود کاملاً در تضاد با ایلات قرار داشت.

با توجه به دیدگاه وبر، سنت‌گرایان و اشراف در اثر تحولات نوگرایانه و جهت‌گیری‌های رو به عقلانیت و ایجاد سلطه‌ی قانونی بوروکراتیک، با تقویت احزاب توده‌ای و کمرنگ شدن امتیازات خود مواجه شده و در نتیجه با این روند مخالفت می‌کنند. هر چند بررسی ایران عصر پهلوی با مصادیق مدنظر وبر انطباق تام ندارد، اما منطق کلی حاکم بر نگاه او پیرامون یکی از موانع سد راه گذار به اقتدار قانونی بوروکراتیک را تایید می‌نماید. این موارد را می‌توان از عوامل موجب گسترش و تحکیم پایه‌های سلطنت استبدادی پهلوی اول و حرکت حکومت او به سمت وجه نامشروع سلطه سنتی مدنظر وبر یعنی سلطانیسم دانست.

در مجموع هر چند پهلوی اول توانست ساختار قدیمی جامعه‌ی ایران را از هم بپاشد اما ساز و کار جدیدی را پایه گذاری نکرد و این مسئله با خودکامگی سلطنت رضاشاه، به رویگردانی سیاستمداران و نخبگان از او در انتهای دوران حکومتش انجامید، مسئله‌ای که انعکاسی از رویگردانی طبقات اجتماعی از او بود. در شهریور ۱۳۲۰ عملاً در میان هیچ طبقه اجتماعی خواه سنت‌گرا و خواه تجددگرا تمایلی به او وجود نداشت و استعفای ناگزیر او از سلطنت نشان دهنده شکاف جدی میان دولت و ملت تلقی می‌شود.

منابع فارسی

کتاب

- آشنا، حسام الدین (۱۳۸۸)، از سیاست تا فرهنگ: سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران (۱۳۲۰-۱۳۰۴). تهران، سروش
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس
- احمد اشرف، علی بنوعزیزی (۱۳۸۷)، طبقات اجتماعی دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نیلوفر
- اشیدری، جهانگیر (۱۳۵۵)، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، هوخ
- ایوانف، م.س (بی‌تا)، تاریخ ایران نوین، بی‌جا
- بابایی، امید (۱۳۸۹)، سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی، قم، شیعه شناسی
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، جامعه شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نی
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۶)، علما و رژیم شاه: نظری بر عملکرد سیاسی فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۵، تهران، عروج
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۴)، تجار مشروطیت و دولت مدرن، تهران، تاریخ ایران
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵)، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، وحید
- دیلینی، تیم (۱۳۹۰)، نظریه‌های کلاسیک جامعه شناسی، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران، نی
- رازی، عبدالله (۱۳۱۷)، تاریخ ایران از ازمینه باستان تا ۱۳۱۶ ش، تهران، اقبال
- رضاشاه کبیر (۱۳۵۷)، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی
- ساتن، لارنس پل (بی‌تا)، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، بی‌جا
- سردار اسعد بختیاری، جعفر قلی خان (۱۳۷۲)، خاطرات سردار اسعد بختیاری، تهران، اساطیر
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج (۱۳۷۸)، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو
- سیف، احمد (۱۳۷۸)، قرن گمشده: اقتصاد و جامعه ایران در قرن نوزدهم، تهران، نی
- شجیعی، زهرا (۱۳۷۴)، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی: نمایندگان مجلس شورای ملی، جلد چهارم، تهران، سخن

- شلوختر، ولفگانگ (۱۳۷۹)، «پیدایش عقلانیت غربی از دیدگاه ماکس وبر»، در یدالله موقن، عقلانیت و آزادی: مقالاتی از ماکس وبر و درباره‌ی ماکس وبر، ترجمه یدالله موقن و احمد تدینۀ تهران، هرمس

- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۵)، «مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران»، در تورج اتابکی، تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶)، رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر

- علیرضا امینی، حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی (۱۳۹۰)، تحولات سیاسی اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه، تهران، قومس

- عاقلی، باقر (۱۳۷۰)، خاطرات یک نخست‌وزیر: احمد متین‌دفتری، تهران، علمی
- فرخ، مهدی (۱۳۴۷)، خاطرات سیاسی فرخ، تهران، امیرکبیر
- فردوست، حسین (۱۳۶۹)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، تهران، اطلاعات
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، توتیا
- فوران، جان (۱۳۹۴)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۱)، ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، تهران، مرکز

- (۱۳۸۵)، «جامعه و دولت در دوره رضاشاه»، در تورج اتابکی، تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس

- (۱۳۷۳)، دموکراسی استبداد و نهضت ملی ایران، تهران، مرکز
- کرونین، استفانی (۱۳۸۵)، «ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۰-۱۳۰۵»، در تورج اتابکی، تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس
- کسروی، احمد (۱۳۵۵)، زندگانی من یازده سال در عدلیه، تهران، کتاب

- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، تهران، زوار
- مکی، حسین (۱۳۶۲)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، ناشر
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵)، تاریخ معاصر ایران، تهران، فروغی
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضا شاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مقالات

- شهبازی، عبدالله (۱۳۸۲)، **سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران: بررسی انتقادی**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال هفتم، شماره ۲۵
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۰۳/۱۰/۱۳) **جمهوریت و انقلاب اجتماعی**، ایرانشهر، سال اول
- مرتضی ابراهیمی، سهیلا ترابی فارسانی (۱۳۹۵)، **نقش بلدیة در کنترل بازار در دوره پهلوی اول**، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان، شماره ۱۹

English Resources

Book

- Abrahamian, Ervand (1982), **Iran Between Two Revolutions**. New Jersey: Princeton University Press
- Akhavi, Shahrokh (1980), **Religion and Politics in contemporary Iran- State relations in Pahlavi period**, Albany state university of New York press
- Ashraf, Ahmad (1990), **Bazar: Socioeconomic and Political roll** in Ehsan Yarshater, Bazar. London & New York: Encyclopedia of Iranica, Vol IV
- Banani, Amin (1967), **The Modernization of Iran 1921-1941**, Stanford University press. Stanford California
- Bendix, Reinhard (1966), **Max Weber: An Intellectual Portrait**. London: Lowe & Brydone Ltd
- Cronin, Stephanie (2003), **Riza Shah and The Paradoxes of Military Modernization in Iran, 1912-1941**, In Stephanie Cronin, **The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941**, New York: Routledge Curzon
- Groot, Joanna de (2007), **Religion, Culture and Politics in Iran**, LB. Tauris publishers co
- Milani, Mohsen (1994), **The Making of Iran's Islamic Revolution**. Boulder, San Francisco, Oxford: Westview Press
- Weber, Max (1972), **Basic Concepts in Sociology by Max Weber**, Translated by; H.P. Secher. New Jersey: Citadel Press
- ----- (1968), **Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology**. edited by Guenther Roth and Claus Wittich. University of California press: Berkeley, Los Angeles, London
- Wilber, D (1975), **Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran**, New York

Article

- Blau, Peter.M (1963), **Critical Remarks on Weber's Theory of Authority**. The American Political Science Review, Vol. 57. No.2. Jun